

گلستان اندیشه ها

سیرت محمد موسوی جهان آباد

www.ketab.ir

سرشناسه	موسوی جهان آباد، سید محمد، ۱۳۴۰ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	گلستان اندیشه‌ها / [گردآورنده] سید محمد موسوی جهان آباد.
مشخصات نشر	ياسوج: فاطميه، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهري	۳۸۸ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۵۸۰۶-۲۸-۴
قيمت	۲۵۰۰۰ ريال
وضعيت فهرست نویسی	فيا
موضوع	شعر عرفانی -- مجموعه‌ها
موضوع	شعر فارسی -- مجموعه‌ها
رده بندی کنگره	PIR ۴۰۷۰ / م ۸ گ ۸ ۱۳۹۲
رده بندی دیویی	۵۲/۱۴۸
شماره کتابشناسی ملی	۳۱۶۱۳۳۷



گلستان اندیشه‌ها

سید محمد موسوی جهان آباد

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰

ناشر: انتشارات فاطمیه

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۰۶-۲۸-۴

ياسوج: شهرک جهاد- بیست متری امام حسین - انتشارات فاطمیه- تلفن: ۰۷۴۱-۳۳۴۵۱۰۱

شیراز: کد پستی ۳۳۷۱۶ - ۷۱۵۴۸ - تلفن: ۰۷۱۱-۷۲۶۸۳۲۱

قيمت: ۲۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹.....	پیش گفتار.....
۱۸.....	صدای آشنا.....
۳۴.....	کوتاهی سخن.....
۳۴.....	دولت فقر.....
۳۵.....	تدبیر و تأمل.....
۳۷.....	قبض و بسط آدمی.....
۳۹.....	غم و اندوه.....
۴۲.....	ارزش مشورت.....
۴۳.....	همت عالی.....
۴۵.....	خود شناسی.....
۴۹.....	طلب حکمت.....
۵۱.....	صدق و اخلاص.....
۵۳.....	خوراک معنوی.....
۵۶.....	از سرچشمه بنوشید.....
۵۶.....	حدیث جان.....
۵۸.....	میل جان و تن.....
۶۳.....	سخنان بدیع.....
۶۶.....	توفیقات خداوندی.....
۶۹.....	وعظ بی عملان.....
۷۲.....	سخن سودمند.....
۷۴.....	خیال خوب.....
۷۵.....	سخنی با صاحب‌دلان.....
۷۸.....	در حق صاحب‌دلان.....
۸۵.....	حسد.....
۸۸.....	قند حکمت.....
۹۲.....	حکمت‌ها و جان علم‌ها.....
۱۰۲.....	دولت فقر.....
۱۰۵.....	قصه دل.....
۱۰۸.....	دردهای مطلوب.....
۱۱۶.....	عیب و هنر.....
۱۱۹.....	صبر و ظفر.....
۱۳۰.....	اخلاص.....
۱۳۱.....	مقام عشق.....

۱۳۹	عشق و عقل
۱۴۲	پرهیز از طمع
۱۴۶	حجاب جان
۱۵۱	کشش معشوق
۱۵۸	پیر راه
۱۶۴	شکار خداوند
۱۷۲	شراب عشق
۱۷۳	جلوه خداوند
۱۷۷	ناز و نیاز
۱۷۹	لحظه ای مردن
۱۸۲	مرکب توبه
۱۹۸	پیش فرست
۲۰۶	توفیقات خداوندی
۲۰۸	دعا
۲۱۳	در وصف شب
۲۲۰	سبب تأخیر اجابت دعای مؤمن
۲۲۱	در بیان طلب
۲۲۸	عاقلان و عاشقان
۲۳۱	غمزه خداوند
۲۳۸	ذکر نفس
۲۴۱	جمعیت خاطر
۲۴۶	مزد پیغام
۲۵۷	بهترین توصیه ها
۲۷۹	بهشت بدون کینه
۲۸۵	بهره قرآنی
۲۸۸	کشتن ابلیس
۲۹۲	بت پرستی
۲۹۵	پرهیز از تکبر
۲۹۷	مدح و ذم
۲۹۹	ظلم و ستم
۳۰۱	شجاعت نیکو
۳۰۹	درس امید
۳۱۱	نیکنامی
۳۱۳	امیری و اسیری

۳۱۴	 نرمی سخن
۳۱۹	 مشکل پیامبران
۳۲۰	 طیبان الهی
۳۲۲	 غرض‌ها
۳۲۴	 عهد و پیمان
۳۲۷	 راستی و دروغ
۳۳۰	 طالب حیرانی خلقان
۳۳۴	 ملک نوبتی
۳۳۵	 صبر و شکیبایی
۳۳۶	 زبان و سکوت حکیمانه (هنر سکوت)
۳۴۱	 امر به معروف و نهی از منکر
۳۴۴	 ملامت‌های حسودان
۳۵۰	 عذاب‌های دنیوی
۳۵۳	 روش برخورد با دنیا و نعمت‌ها
۳۷۵	 مقام خوف و رجا
۳۸۱	 وقت و زمان
۳۸۵	 خبری دیگر
۳۸۷	 مطالب در دست تهیه

پیش گفتار

«بزرگوار و مبارک نام پروردگار است که خداوند جلال و عزّت و احسان و کرامت است، و اوست خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست هم ستایش در اوّل و آخر عالم مخصوص او هم حکم و سلطنت جهان با او و هم رجوع اهل عالم به سوی اوست» (رحمان ۷۸ و قصص ۷۰)

ابیات و عبارات منتخب در این کتاب نه به ترتیب الفبایی است، و نه همگی بر اساس موضوع.^۱ اما هر چه هست، یک خوشه چینی یا گوه‌ر استخراج کردنی است از اصل سرچشمه‌های بستاین اندیشه و عرفان؛ که بدون شک هر نیکبخت و خوش اقبالی که مهمان آن شود، هم غذای روح خویش را یکجا بدست خواهد آورد و هم بالاتر اینکه شکار خداوند شده است. «زاصل سرچشمه بجوئید، آنچه می‌جوئید»!

هین چرا خشکی که اینجا چشمه‌هاست	هین چرا زردی که اینجا صد دواست (دفتر سوم مثنوی)
چون به دریا می‌توانی راه یافت	سوی یک شبنم چرا باید شتافت؟ (عطار - منطق الطیر)
منقذی داری به بحر ای آبگیر	نگ دار از آب جستن از غدیر (دفتر پنجم مثنوی)
هر کجا چشمه‌ای بود شیرین	مردم و مرغ و مورگرد آیند (سعدی)
هر کجا بوی خدا می‌آید	خلق بین بی‌سر و پا می‌آید
زانک جان‌ها همه تشنه ست به وی	نشنه را بانگ سقا می‌آید (دیوان کبیر)
خوشا سعادت آن تشنگان! که بوی برند	به اصل چشمه‌ی آب خوش مصقایی (دیوان شمس)
خرم دلی که محبوب از در فرازش آید	جو رزق نیک‌ختان بی‌محنت سؤالی (سعدی)
آنچنانش شرح کن اندر کلام	که از آن بهره باید عمل عام
ناطق کامل چون خوان پاشی بود	خوانش پر هر گونه‌ی آشی بود
که نمائد هیچ مهمان بی‌نوا	هر کسی یابد غذای خود جدا (دفتر سوم مثنوی)
چو خوان آسمان آمد به دنیا	ازین پس بی‌نویی مصلحت نیست (دیوان کبیر)
کسی را ماه آید ز آسمان پیش	چگونه در زمین گنجد بیندیش
کسی گنجی بدست آورده بی‌رنج	چگونه دست نگشاید بدان گنج (عطار خسرو نامه)
چون خوری یکبار از مأکول نور	خاک ریزی بر سر نان و تور (دفتر چهارم مثنوی)
آن غذای خاصگان دولت است	خوردن آن بی‌گلو و آلت است (دفتر دوم مثنوی)
بریان نخورم، که هم زیانست	من نور خورم، که قوت جانست (دیوان شمس)
شریتی خوردم ز الله اشتری	تا به محشر تشنگی نآید مرا (دفتر چهارم مثنوی)

۱- کتابهایی هست که سراسر ابیات آنرا به ترتیب حروف الفبا جمع‌آوری کرده‌اند. حالا شما خوانندگان عزیز یا آنرا به حساب اینگونه کتابها در نظر بگیرید، یا بر این فهرست کم قناعت کنید و ببینید در پای این شاه‌کلام‌ها، چگونه نگاهتان را به هر دو عالم عوض خواهند کرد. مگر می‌شود آدمی به سرق فطرت دلش به سوی این ارزشها بر نکشد؟! فافیه و مغلطه را، گو همه سیلاب ببر

پوست بود، پوست بود در خور مغز شعرا (دیوان کبیر مولانا)

(دفتر ششم مثنوی)

ور به ظرفش بنگری تو گم‌زنی

گر به مظروفش نظر داری شعی



لقمه بخشی آید از هر کس به کس	حلق بخشی کار یزدان است و بس	(دفتر سوم مثنوی)
تومیر شکار بی نظیری	ما نیز شکار بی نظیریم	(دیوان کبیر)
برو خوشه چین باش سعدی صفت	که گردآوری خرمن معرفت	(سعدی)
هر کجا سری ست در هر دو جهان	هست سرتاسر درین دیوان نهان	
چون معانی جمله من گفتم تمام	چه بمانده ست آن کسی را والسلام	(عطار-مصیبت نامه)
نگارنده و گردآورنده این اشعار به سابقه آنس چندین ساله خود با شعر عرفانی و شعرای عارف یا عرفای شاعر به خصوص حضرت مولانا جلال الدین بلخی می‌بالد. حاصل این انس و آشنایی دیرسال با بزرگان ادب و عرفان مجموعه ای است گزیده از اشعار عرفانی.		
خدای را بسیار سپاسگزارم و از سر شوق سر به آسمان می‌سایم که اجازه ورود به ساحت قدسی و آسمانی مولانا، حافظ، عطار، سعدی و ... را به اینجانب بخشیده است تا حریص وار خوشه‌هایی ارزشمند از گلستان اندیشه‌های آن آسمانیان بچینم. این مجموعه را اول خواستم گنج بی رنج نامگذاری کنم ولی تحت عنوان گلهایی از گلستان اندیشه‌ها نامگذاری کرده‌ام که برای انتخاب این نام دقت لازم تا سرحد وسواس به عمل آمده است؛		
کتاب حق بخوان از نفس و آفاق	مرین شو به اصل جمله اخلاق	(محمود شبستری)
به شهد عبارت بر آمیخته	به یوزن معرفت بیخته	(سعدی)
راست گویم آنچه در دل مضمر است	این کتابی نیست، چیز دیگر است	(اقبال لاهوری)
شنیدی که در روزگار قدیم	شدی سنگ در دست ابدال سیم؟	(سعدی)
کاملی گر خاک گیرد زر شود	ناقص از زر بُرد خاکستر شود	(دفتر اول مثنوی)
کسی کو در هنر برده است رنجی	بخر یک نکته‌ی آن کس به گنجی	
کسی با تو سخن گوید براندیش	مگو کین را شنودستم از این پیش	(عطار-اسرارنامه)
قدر آن داند اگر گنجی بود	کان بدست آوردنش رنجی بود	(عطار-مصیبت نامه)
قدر اهل هنر کسی داند	که هنرنامه‌ها بسی خواند	(نظامی - هفت پیکر)
با وجود صد هنر بر عیب خود دارم نظر	بال طاووسی نمی‌گرداند از پا فارغم	(صائب تبریزی)
شیوه ای کز شوق او شد عقل مست	جز مرا هرگز که را داده ست دست ؟	(عطار مصیبت نامه)
گل فشانی کرده‌ام زین بوستان	یاد داریدم به خود ای دوستان	
بس که خود را چون چراغی سوختم	تا جهانی را چو شمع افروختم	
گر چو یخ افسرده ای دید این کتاب	خوش برون آید چو آتش از حجاب	
گر کسی را ره نماید این کتاب	پس براندازد زپیش او حجاب	
گر بسی خواندن میسر آیدت	بی شکی هر بار خوش‌تر آیدت	
آنچه من بر فرق خلق افشانده‌ام	گر نمانم تا قیامت مانده‌ام	(عطار- منطق الطیر)
گرزگفتن راه می‌یابد کسی	گفته‌ی من بایدت خواندن بسی	
زان که هر بیتی که می‌بنگاشتم	بر سر آن ماتمی می‌داشتم !	(عطار مصیبت نامه)



حال خود سر بسته گفتم اندکی خود سخندان داد بدهد بی شکی (عطار - منطق الطیر)

چه می گویم که هر بیتی که گفتم

جو گل از شادی او بر شکفتم

نهادم سر به کاغذ بر شب و روز

قلم راندم به دُرهای شب افروز

حکایت گفتم و دوشیزه گفتم

معانی گفتم و پاکیزه گفتم (عطار - خسرونامه)

هر دم از این باغ بری می رسد

نغز تر از نغز تری می رسد

(نظامی - مخزن الاسرار)

نیست کس را تا قیامت این طریق

فکر کن خوش خوان و مشتاب ای رفیق (عطار - مصیبت نامه)

اگر آهسته فکر این کنی تو

به جان هر بیت را تحسین کنی تو (عطار - خسرو نامه)

کاملی باید درو جانی شگرف

تا کند غواصی این بحر زُرف (عطار - منطق الطیر)

اندک اندک ز کوه سنگ کشد

توان کوه را کُشان کردن

(دیوان کبیر)

صبر آرد آرزو را نی شتاب

صبر کن والله أعلم بالصواب

(دفتر دوم مثنوی)

بی تردید شناخت روح بزرگ مولوی و دیگر سالکان و رهپویان و ادی پر شگفت عرفان دشوار است. اما اشتیاق و حتی نیاز شدید به آن ساحت معنوی نگارنده را بر آن می دارد تا گستاخانه و بی پروا سری بکشد و خوشه ای برچیند باشد تا از برکات روحانی آنان جلوه ای نصیب گردد.

در جستجوی عرفان و اشعار بلند پایه عرفانی به ابیاتی بر می خوریم که دنیایی عظیم از شناخت و عشق و زیبایی را فرا روی ما می گشاید و طبعاً هر کدام از این ابیات دریچه ای است به عالم پر فروغ زیبایی های پر شگفت عرفان.

ناچشیده جرعه ای از جام او

عشق بازی می کنم با نام او

(جامی)

هین روان کن ای اِمَامُ الْمُتَّقِین

این خیال اندیشگان را تا یقین

(دفتر چهارم مثنوی)

نام بردن از مولوی و حافظ و ... گونه ای از التذاذ غیر قابل وصف آدمی است که طعمش بر مذاق هر کس شیرینی کند تا

آخر حیات از عهده و صفش هم بر نمی آید. گردآوری این مجموعه اشعار عرفانی هر بیش از دفتری چون مرغی از شاخه یی به صفیر بیت دیگر جسته و در این منتخب نشسته است که امید است مقبول دلهای بزرگ افتد. اگر چه کاستی های فراوان در آن به چشم می خورد اما طبعاً بی بضاعتی نگارنده مورد بخشایش تنعم و توانگری بزرگان قرار خواهد گرفت.

هر ورق که اوفتاد در دستم

همه را در خریطه ای بستم

گفتمش گفتنی که پسندند

نه که خود زیر کان برو خندند

از هم آرایشی و همکاری

هر یکی را یکی کند یاری

(نظامی - هفت پیکر)

ای خدای رازدان خوش سخن

عیب کار بد زما پنهان مکن

(دفتر چهارم مثنوی)

عیب کار نیک را منما به ما

تا نگردیم از رُوش سرد و هُبا

(دفتر چهارم مثنوی)

ور هنری داری و هفتاد عیب

دوست نبیند بجز آن یک هنر

(سعدی)

که « صاحب هنر نگیرد بر بی هنر بهانه »

(سعدی)

سیر در دنیای وسیع ادبیات عارفانه کاری است پر مشقت و طاقت فرسا که عنایت الهی و شکیبایی علاوه بر آن شوق فراوان به عالم عرفان نگارنده را در این راه دشوار یاری نموده و مشکلات را فرا روی وی آسان کرده است.

در مواردی همراه ابیات جملات و عباراتی متناسب با موضوع آورده شده است. این جملات و عبارات از آیات، احادیث، روایات و کلمات قصار از بزرگان برگزیده شده است.



زین شگفتی من خود زاندیشه حیران مانده‌ام تا چرا معنا بدینسان روی بنماید همی (سنایی)
 زبس معنی که دارم می ندانم که هر یک را به هم چون در رسانم (عطار - خسرونامه)
 ایات و عبارات در این نور نویسی به صورت نسبی طبقه بندی گردیده که به دلیل وسعت کار و تنوع موضوعات و علاوه بر آن‌ها بی بضاعتی نگارنده کاستی‌ها، پراکندگی‌ها و بی تناسبی‌هایی دیده می‌شود که قطعاً علاقمندان، مشتاقان، آگاهان و خوانندگان گرامی به دیده‌ی اغماض و چشم پوشی می‌نگرند و نگارنده هم مشتاقانه و صادقانه استدعای راهنمایی دارد تا در مجال بعدی و فرصت‌های آتی درصدد رفع اشکالات برآید تا انشاء الله بتوانیم روی آن پنجاه و شش عنوان دیگر که در آخر کتاب قید شده و آماده کرده‌ایم دقت لازم را بکار ببریم.
 بدیهی است این مجموعه هر چند به ظاهر از وسعت قابل توجهی برخوردار است اما به یقین قطره‌ای است از دریای شگرف ادبیات و عرفان.

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای (دفتر اول مثنوی)
 آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید (دفتر ششم مثنوی)
 این سخن‌ها لب لب مثنوی است روح بخش عاشقان معنوی است
 باز کردم در لطافت بی نظیر بازگ و زیبا و نغزو دلپذیر
 مثنوی گنجی است بیرون از بیان مانند رو نقد حقایق بی کران
 شرح او را هم زبان او کند هر چه نیکو باشد آن نیکو کند
 من کجا تعریف آن شاه از کجا تیره خاکی از کجا ماه از کجا
 تیرگان عالم و هم و گمان کی توانند از یقین دادن نشان
 مثنوی از بحر او یک گوهر است کز بیان و فکرها بالاتر است
 چون به یک گوهر چنین مفتون شدیم بحر اگر موجی برآرد چون کیم (مولوی)
 گر جهان را پُر دُر مکنون کنم روزی تو چون نباشد چُون کنم (دفتر اول مثنوی)
 انسان‌ها همان‌نی‌هایی هستند بر لبان خداوند؛ که البته صدای خدا به قدر مولوی از دهان مولوی بیرون می‌آید.
 دَم که مرد نایی اندر نای کرد در خور نای است نه در خور مرد (دفتر دوم مثنوی)
 شهید مطهری می‌گوید: «مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، معروف به مولوی صاحب کتاب جهانی مثنوی از بزرگ‌ترین نوایح جهان و عرفای اسلام است. مثنوی او دریائی است از حکمت و معرفت و نکات دقیق معرفه‌الروحي و اجتماعی و عرفانی. در ردیف شعرای طراز اول ایران است. مثنوی او بی شک یکی از بزرگ‌ترین کتابهای جهان است. اشعار این مرد همه‌اش موج است و حرکت».
 و باز در جلد ۱۲ آشنایی با قرآن می‌فرمایند: ... بسیاری از نظم‌ها اصلاً شعر نیست، یعنی تخیل نیست، بلکه یک سخن خیلی صاف و سر راست حکیمانه‌ی عقلی منطقی است. اگر سخنی، سخن عقلی منطقی باشد، دیگر آن سخن شعر مصطلح نیست، چون با قوه‌ی عاقله سرو کار دارد نه قوه‌ی خیال. مثلاً:
 تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد (سعدی)



این سخن، شعر نیست ولی نظم هست. سخنی است که در آن نه تشبیهی است و نه استعاره ای و نه تخیلی، بلکه حقیقتی را در لباس نظم بیان کرده است...

و نیز می گویند: «آفرین بر قرآن با این شاگردانش. اگر قرآن نمی بود، مولوی و حافظ و سنائی و عطار و سعدی و امثال آنها بوجود نمی آمدند...»

پیش و پس بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا (نظامی - مخزن الاسرار)
«خون چو می جوشد، منش از شعر رنگی می دهم» (دیوان شمس)

و استاد دیگری می گوید:... مولوی علاوه بر اینکه بارها خود قرآن را مورد بحث قرار داده و در عظمت آن سخن گفته است، بیش از دو هزار آیه از قرآن را در اشعارش به کار برده است. او نه تنها از نظر معنی کاملاً متأثر از معنویت قرآن است، از حیث ظاهر و شیوه گفتار نیز کاملاً شیفته قرآن بوده و هماهنگی با آهنگ قرآن شعر گفته است.

«گاه یک شعر اخلاقی آنچنان در اعماق جان انسان نفوذ می کند که یک کتاب بزرگ و پرمحتوا کار آنرا انجام نمی دهد.»
«ما این قرآن را به انواع سخنان فصیح و بلیغ نیکو بیان کردیم تا خلق متذکر شوند.» (اسراء، ۴۱)

«به بند گانم بشارت ده آنانی که سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند و هم آنان به حقیقت خردمندان عالم اند» (زمر، ۱۸)

«این قرآن، برای آدمیان، جز وسیله ای آگاهی و یادآوری نیست. تا هر که بخواهد راه راست پیش گیرد» (تکویر ۲۷ و ۲۸)
علی (ع): خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکما بگوشد، خوب فرا گیرد و به حافظه بسپارد، و چون هدایت شود بپذیرد و دست به دامن راهنمایان حق زند تا به مقصد برسد و نجات پیدا کند...» (خطبه ۷۶)

در همین مقدمه بیائیم نصایح مولا علی (ع) را به دیوار حریم دل بیاویزیم که فرموده اند: «کار اندک و کوچکی که انسان بر آن کار اشتیاق و مداومت کند، بهتر از کار بسیاری است که ملال آور باشد» (نهج البلاغه، حکمت ۴۴۴)

در هر آن کاری که میل است بدان قدرت خود را همی بینی عیان (دفتر اول مثنوی)
هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند

ز ابتدای کار آخر را بین تا نباشی تو پشیمان یوم دین (دفتر سوم مثنوی)

«کار اندکی که ادامه یابد، از کار بسیاری که از آن به ستوه آیی امیدوار کننده تر است» (کار کوچکی که انسان بر آن کار مداومت کند، بهتر از کار بزرگی است که زود از او خسته شود و کنار بگذارد» (حکمت ۲۷۸)

و آن شغل طلب زروی حالت که از کرده نباشدت خجالت (نظامی - لیلی و مجنون)
آدمی اندر جهان خیر و شر کم شناسد نفع خود را از ضرر (اقبال لاهوری)

«عمل اندک بادوام و یقین، بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین» (امام صادق - کافی ج ۲ ص ۵۷)
«وای به حال کم فروشان!!» (سوره مطففین، آیه ۱)

«هر که خود را با آنچه که طاقت ندارد وادار سازد، ناتوان خواهد گردید» (امام علی (ع))
«به سراغ کاری نروید که از شما ساخته نباشد و ذلیلان کند» (امام صادق (ع))

«دلها را روی آوردن و پشت کردنی است، پس دلها را آنگاه به کار وادارید که خواهشی دارند و روی آوردنی، زیرا اگر دل را به اجبار به کاری واداری کور می گردد!» (حکمت ۱۹۳)

«هیچ کاری با تقوا اندک نیست، و چگونه اندک است آنچه که پذیرفته شود؟» (حکمت ۹۵)



- «کسی که به کارهای گوناگون پردازد، خوار شده، پیروز نمی‌گردد!» (حکمت ۴۰۳)
- هر که را اشغال بسیارش بود در زمانه زاری کارش بود (عطار - پند نامه)
- «قیمت و بهای هر کسی به اندازه‌ی آن کاری است که آن کار را بتواند خوب انجام بدهد.» (حکمت ۸۱)
- هر که کارد قصد گندم باشدش کاه خود اندر تبع می‌آیدش
- قصد کعبه کن چو وقت حج بُود چونکه رفتی مگه هم دیده شود
- قصد در معراج دید دوست بود در تبع عرش و ملایک هم نمود (دفتر دوم مثنوی)
- بهر خدمت هر که بندد کمر از درخت معرفت یابد ثمر (عطار - پند نامه)
- «خداوند، بر هدایت و زیبایی کارهای ما بیفزاید» (اشاره است به آیه ۷۶ مریم و ۱۷ محمد (ص))
- اینگونه حکمت‌ها و نصیحت‌های ناب از مولا علی (ع) که هم در امور دنیوی و هم در امور معنوی جاری و صادق هستند؛ بسیار قابل تأمل و بحث هستند.
- بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنی بسیار (حافظ)
- هر که آرد این نصیحت‌ها به جای در دو عالم رحمتش بخشد خدای
- رحمت حق باد بر روح آن کسی کی نصایح را بخواند او بسی (عطار - پند نامه)
- دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کمیای سعادت (قرآن) رفیق بود رفیق (حافظ)
- چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی
- هست قرآن حالهای انبیا ماهان بهر پاک کبریا
- و ربخوانی و نه ای قرآن پذیر انبیاء و اولیاء را دیده گیر!! (دفتر اول مثنوی)
- یکی خوانیست بر نعمت قرآن بهر غذای جان و لیکن چون بر بیماری نیابی طعم مهمانی (سنایی)
- عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار (سنایی)
- چونکه در جان رفت، جان دیگر شود جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود (اقبال لاهوری)
- آشنایان ره بدین معنی برند پخته داند کاین سخن با خام نیست (سعدی)
- این سخن را ترجمه‌ی پهناری گفته آید در مقام دیگری (دفتر سوم مثنوی)
- یکی از نگرانیهای اصلی تک تک آدمی، نداشتن آرامش و آرزوی آرام یافتن و جمعیت خاطر شغلی و کاری خویش است. امید آن دارم که با یاد آوری و دانستن اینگونه حکمت‌های ناب از مولا علی (ع) و ابیات منتخب شده از عرفا و شعرا، همه ما در رفع نسبی این بیماری عالم گیر بیشتر بکوشیم.
- جهانی خلق بین نا شاد مانده همه از خویش در فریاد مانده (عطار - خسرو نامه)
- یک دل داری و غم دل هزار یک گل پژمرده و صد نیش خار (نظامی - معزن الاسرار)
- «دل نیست مرا، یکی مصیبت خانه است» (عطار - مختار نامه)
- عقل تو قسمت شده بر صد مُهم بر هزاران آرزو و طِم و رِم
- جمع باید کرد اجزا را به عشق تا شوی خوش چون سَمَر قند و دَمِشَق [...] (دفتر چهارم مثنوی)
- جمع کن خود را جماعت رحمت است تا توانم با تو گفتن آنچه هست



برو تو خانه‌ی دل را فرو روب	مهیا کن مقام و جای محبوب
چون تو بیرون شدی، او اندر آید	به تو بی تو جمال خود نماید [...]
موانع تا نگردانی ز خود دور	درون خانه‌ی دل نایدت نور
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع	به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد (حافظ)
خلوت دل نیست جای صحبت اصداد	دیو چون بیرون رود فرشته در آید (حافظ)
فکرت از ماضی و مُسَقَبَل بُود	چون از این دو رست مشکل حل شو (دفتر دوم مثنوی)
هر سر موی هواس من بجایی رود	این پریشان سیر را در بزم وحدت بار ده (صائب)
« خداوندا، مرا از هر کار که پرداختن به آن از پرداختنم به تو باز می‌دارد، بی نیاز گردان » (دعای مکارم الاخلاق)	
نه من زبی عملی در جهان ملولم و بس	ملالت علما هم ز عِلْم بی عمل است (حافظ)
کار او دارد که حق را شد مرید	بهر کار او زهر کاری بُرید (دفتر ششم مثنوی)
ما برای جلوگیری از هجوم طلبکارهای داخلی، سخت به دستگیری پیری و استادی احتیاج داریم تا این دل ویران را با یاد خدا آرامش دهد. این فقط ذات حق تعالی است که استاد لازم ندارد و خود استاد استادان است. بقیه هر که هست احتیاج به آموزگاری و استادی دارد:	
باقیان هم در جرّف هم در مقال	تابع استاد و محتاج مثال (دفتر اول مثنوی)
دست را مسپار جز در دست پیر	حق شده است آن دست او را دستگیر (دفتر پنجم مثنوی)
دست پیر از غایبان کوتاه نیست	دست او جز قبضه‌ی الله نیست (دفتر اول مثنوی)
یکی نغز بازی کند روزگار	که بشاندت پیش آموزگار (فردوسی)
وان که دانش نباشدش روزی	تنگ دارد زدانش آموزی (نظامی - هفت پیکر)
هر کجا بینی برهنه و بینوا	دان که او بگریخته است از اوستا [...]
هر که از اُستا گریزد در جهان	او زدولت می‌گریزد این بدان (دفتر دوم مثنوی)
بود هر کار بی استاد دشوار	نخست استاد باید آنگهی کار (نظامی - خسرو شیرین)
مر تو را عقلی است جزوی در نهان	کاملُ العَقْلی بُجو اندر جهان (دفتر اول مثنوی)
عقل کامل نیست خود را مُرده کن	در پناه عقلی زنده سَخُن (دفتر چهارم مثنوی)
دفتر فکرت بشوی گفته سعدی بگوی	دامن گوهر بیار بر سر مجلس بیار (سعدی)
گر پیری از دانش، خاموش باش	ترک زبان گوی و همه گوش باش (نظامی - مخزن الاسرار)
دَم مزن تا بر تو گردد فتح باب	فهم کن و الله اَعْلَم بالصّواب (مولوی)
باری، فراموش نکنیم، که ما همیشه در هر فتح البابی نیاز به اراده و همت سلطانی همراه با جدّ و جهد لازم داریم:	
خدای پَرّ شما را ز جد ساخته است	چو زنده‌اید، بجنید و جهد بنمایید (دیوان کبیر)
مرغ با پَر می‌پرد تا آشیان	پَرّ مردم همت است ای مردمان (دفتر ششم مثنوی)
همت بلند دار که مردان روزگار	از همت بلند، بجائی رسیده‌اند (حافظ)
غلام خاطر اویم، که او همت قوی دارد	که دارد هر دو عالم را و دل در یکنظر بندد (سنایی)
لیک جد و جهد می‌باید ترا	تا در این گنج بگشاید ترا



زان که در راهی که سلطانان گنج	گنج‌ها دیدند بی رنج و به رنج [...]
جهد می کن روز و شب در کوی رنج	بو که ناگاهی بینی روی گنج
هان و هان گر گنج دین بینی تو مست	ظن میر کز جهد تو آمد به دست
چو آید به کوشیدنت خیر پیش	به توفیق حق دان نه از سعی خویش
گر از حق نه توفیق خیری رسد	کی از بنده خیری به غیری رسد ؟
قدرِ همت باشد آن جهد و دعا	لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
واهبِ همت خداوند است و بس	هِمَّتِ شَاهِي نَدَارْدَ هَيْجِ خَسْ
«چو کردی عزم بنگر تا چه توفیق و توان بینی»	
چو داری عالم تحقیق در راه	ز عالم آفرین توفیق در خواه
هر آن کس را که دولت یار باشد	کجا کاری بدو دشوار باشد
کار به دولت، نه به تدبیر ماست	تا به جهان دولت روزی کراست
به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل	و گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم
غافل منشین، ورقی می خراش	گر نویسی، قلمی می تراش
دوست دارد یار این آشفستگی	که شش بهوده به از خفتگی ...
چو طالب باشم اندر راه معشوق	طلب کردن برد راه عبادت
تو پای به راه نه و هیچ مپرس	خود راه بگویدت که چون باید رفت
خواجه چون بیلی بدست بنده داد	بی زبان معلوم شد او را مُراد
دست همچون اشارت‌های اوست	آخر اندیشی عبارت‌های اوست
چون اشارت‌هایش را بر جان نهی	در وفای آن اشارت جان دهی
بس اشارت‌های اسرار ت دهد	بار بردارد ز تو کارت دهد
گفت معشوقم تو بودستی نه آن	لیک کار از کار خیزد در جهان !
هیچ بیکاری نبیند روی او	کار کن تاره دهندت سوی او
بهر نان شخصی سوی نانوا دوید	داد جان چون حُسنِ نانو را بدید [...]
همچو اعرابی که آب از چه کشید	آب حیوان از رخ یوسف چشید
رفت موسی کآتش آرد او به دست	آتشی دید او که از آتش برست
آتشِ حضرت زراعت در ربود	کهربای حق چو کاهت در ربود
آه! در آن شمع منور چه بود	کآتش زد در دل و دل را ربود
گفتی: شکار گیرم، رفتی شکار گشتی	گفتی قرار یابم، خود بی قرار گشتی
کس دل به اختیار به مهرت نمی دهد	دام (دامی) نهاده‌ای که گرفتار می کنی
بدانم که دستی که برداشتم	به نیروی خود بر نیفراشتم
هر چه می کوشند اگر مرد و زن است	گوش و چشم شاهِ جان بر روزن است

(عطار - مصیبت نامه)

(سعدی)

(سعدی)

(دفتر چهارم مثنوی)

(سنایی)

(عطار - خسرونامه)

(عطار - خسرونامه)

(نظامی - مخزن الاسرار)

(سعدی)

(نظامی - مخزن الاسرار)

(دفتر اول مثنوی)

(سنایی)

(عطار - مختارنامه)

(دفتر اول مثنوی)

(دفتر اول مثنوی)

(عطار - مصیبت نامه)

(دفتر اول مثنوی)

(عطار - مصیبت نامه)

(دیوان کبیر)

(دیوان کبیر)

(سعدی)

(سعدی)

(دفتر اول مثنوی)



گفته ای من با شما ام روز و شب	یک نفس فارغ مباشید از طلب	(عطار-منطق الطیر)
چون فرو آیی به وادی طلب	پیش آید هر زمانی صد تعب	(عطار-منطق الطیر)
ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست	مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست	(سعدی)
مقام عیش میسر نمی شود بی رنج	بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست	(حافظ)
کوته دیدگان همه راحت طلب کنند	عارف بلا که راحت او در بلای اوست	(سعدی)
هر بلا کین قوم را حق داده است	زیر آن گنج کرم بنهاده است	(عطار-مصیبت نامه)
سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر	یا برسد جان به خلق یا برسد دل به کام	(سعدی)
گر آسانی طلب کردیم مدام	به دشواری به سر بردیم ناکام	(عطار-خسرونامه)
در ازل خلّاق چون تن را و دل را آفرید	راحت و آرام دل نهداد جز در رنج تن	(سنایی)
جنبشی کن ای پسر کامل مباش	چون بلی گفتی به تن تبیل مباش	(عطار-پند نامه)
«بار خدایا برآستی پناه می برم به تو از تبلی و کاهلی»		(دعای ابو حمزه)
گر کسی شب ها خورد دود چراغ	گیرد از علم و فن و حکمت سراغ [...]	
نقد جان خویش در بازو به لهُو	علم دشواری است می سازد به لهُو	
از تن آسانی بگیرد سهل را	فطرت او در پذیرد سهل را	(اقبال لاهوری)
نامه بگشادن چه دشوار است و صعب	کار مردان است نه طفلان کعب	(دفتر چهارم مثنوی)
ای بسا کارا که اول صعب گشت	بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت	(دفتر سوم مثنوی)
پس از دشواری آسانیت ناچار	و لیکن آدمیرا صبر باید	(سعدی)
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند	بر اثر صبر نوبت ظفر آید	(حافظ)
لیک شیرینی و لذات مَقَر	هست بر اندازه ی رنج سفر	(دفتر سوم مثنوی)
این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد	اجر صبری است کز آن شاخ نیامد	(حافظ)
کس بار مشاهدت نچیند	تا تخم مجاهدت نکارد	(سعدی)
«من امروز آنها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم»		(مؤمنون ۱۱۱)
«شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید.»		
تا نبازی در ره حق هر چه هست	آنچه می باید کجا آید به دست	(آل عمران، ۹۲)
هین توکل کن ملرزان پا و دست	رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است	(عطار-پندنامه)
تاجر ترسنده طبع شیشه جان	در طلب نه سود دارد نه زیان	(دفتر پنجم مثنوی)
«راهرو اگر صد هنر دارد توکل بایدش»		(دفتر سوم مثنوی)
در پایان از خدا می خواهیم که هم استعداد خبرگیری و هم جرأت دانستن بیشتری عنایت فرماید.		(حافظ)



صدای آشنا

«صدای آشنا» «تماشای جان»

از هر چه می‌رود سخن دوست خوش ترست	پیغام آشنا نفس روح پرور است (سعدی)
تا نگردی آشنا زاین پرده رمزی نشنوی	گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش (حافظ)
جان نباشد جز خبر در آزمون	هر که را افزون خبر جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه؟ زان رو که فزون دارد خبر (دفتر دوم مثنوی)
جان چه باشد با خبر از خیر و شر	شاد با احسان و گریان از ضرر
چون سیر و ماهیت جان مُخیر است	هر که او آگاه تر با جان تر است (دفتر ششم مثنوی)
اقتضای جان چو ای دل آگهی ست	هر که را افزون خبر جانش قوی ست
خود جهان جان سراسر آگهی ست	هر که بی دانش بود از جان تهیست (مولوی)
ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی	تا راهرو نباشی کی راهبر شوی (حافظ)
امام علی به امام حسن (ع) فرمودند: فرزندم بدان که هیچ کس مانند پیامبر اسلام (ص) از خدا خبر نداده است...	تا یابی از خدای خود خبر (عطار - پندنامه)
معرفت حاصل کن ای جان پدر	کآنچه قرآن و خبر نیست فسانه ست و هوس (سنایی)
چنگ در گفته‌ی یزدان و پیغمبر زن و رو	چه عجب از خوش خبرم؟ چونک تو کردی خبرم
چه عجب حاصل کن ای جان پدر	چه عجب از خوش خبرم؟ چونک تو کردی خبرم (دیوان شمس)
تا نقش خیال دوست با ماست	ما را همه عمر، خود تماشا ست (دیوان کبیر)
ز توست این تقاضا، به درون بی قراران	واگر نه تیره گل را، به صفا چه آشنایی؟! (دیوان کبیر)
پس نشانی‌ها که اندر انبیاست	خاص آن جان را بود کاو آشناست (دفتر دوم مثنوی)
ای جان! خبرت هست که جانان تو کیست؟	وی دل! خبرت هست که مهمان تو کیست؟
ای تن که به هر حیل رهی می‌جویی	او می‌گشدد، بین که جویان تو کیست؟ (دیوان شمس)
ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی	تا راهرو (راه بین) نباشی کی راهبر شوی [...] (حافظ)
وجه خدا اگر شودت منظر نظر	زاین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی (حافظ)
ای بستگان تن ^۱ ، به تماشای جان ^۲ روید	کاخر رسول گفت: تماشا مبارکست (دیوان شمس)
مدعی خواست که آید به تماشا گه راز	دست غیب آمد و بر سینه‌ی نا محرم زد (حافظ)
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق (دفتر اول مثنوی)

۱- به تعبیر مولوی، انسان بی خبر اصلاً جان ندارد، جان یعنی خبر.

۲- بستگان تن یعنی کسانی که بسته امر محدودند.

۳- جان نماد امر بی نهایت است.